

نفوذ اسلام در یثرب

رسول جعفریان

۴ - بیعت عقبه دوم

تلاشهای نخستین مسلمانان یثرب و نیز مصعب بن عمیر فرستاده رسول خدا - ص - سبب شد تا اسلام در قلب تعداد بسیاری از مردم آن ناحیه، نفوذ یابد. این نفوذ تنها و تنها با خواندن قرآن بر آنان بود. بدین ترتیب در موسم حج آتی مسلمانان بر آن شدند تا همراه کاروانی به مکه درآیند و با رسول خدا - ص - بیعت کنند. یکی از انگیزه‌های آنان، آن بود تا رسول خدا - ص - را از سختی‌هایی که در مکه گرفتار آن است، رهایی دهند.^۱

این کاروان شامل جمعیتی پانصد نفری بوده که تعداد هفتاد نفر آنان مسلمان بوده‌اند. بلاذری رقم بیعت‌کنندگان عقبه را هفتاد مرد و دو زن یاد کرده است.^۲ اما در روایت ابن اسحاق از هفتاد و سه مرد و دو زن یاد شده است.^۳

هشام کلبی علت اختلاف را این دانسته که کسانی از آنها زمانی رسیدند که بیعت تمام شده بود، اما اهل آنان بعدها مدعی شدند که اینان از اهل عقبه بوده‌اند. از آنجا که بنابراین بود تا از هفتاد نفر تجاوز نکند، در نتیجه برخی حذف شده و کسان دیگری جایگزین آنها شده‌اند.^۴

به هر روی برخی از آنان (عویم بن ساعده و سعد بن خَیثَمَه و چند تن دیگر^۵) در مکه با

رسول خدا - ص - دیدار کردند. قرار شد در ایامی که حجاج در منی هستند، در «عقبه» با وی ملاقات و دیدار کنند. در شب موعود، مسلمانان یثرب که در آغاز در کنار دیگر حجاج یثربی بودند، پس از گذشت پاسی از شب و در حالی که خود را کاملاً از دید همشهری‌های خود پنهان می‌کردند، تک تک به سوی عقبه - در شعبی که در آن ناحیه قرار داشت - حرکت کردند.

واقدی آورده است که آنها وعده کردند تا دومین روز ایام تشریق، شب هنگام در منی، در حالی که ثلث اول شب سپری شده، در شعب دست راست کسی که از منی به سوی پایین عقبه در حرکت است، اجتماع کنند. واقدی می‌افزاید: همانجا که اکنون مسجد (البیعه) است. رسول خدا به آنها گفت: نباید کسی را بیدار کنند و یا منتظر فرد غایبی بمانند، پس از آن بود که انصار تک تک و دوبدو به سوی این منطقه حرکت کردند.^۶

دلیل انتخاب چنین شبی در ایام منی این بوده که آنان، روز بعد می‌توانستند مکه را به سوی یثرب ترک کنند.

در روایت ابن اسحاق (که از کعب بن مالک نقل کرده) آمده است که عباس عموی رسول خدا - ص - همراه آن حضرت بوده است. در این باره تردیدی از ناحیه یکی از محققان صورت گرفته است. این تردید از آنجا نشأت گرفته که سخنانی که در آن محفل به عباس نسبت داده شده، از چند جهت قابل تأمل است:

۱ - بر مسأله هجرت تکیه کرده و از انصار خواسته است که: «اکنون که برادرزاده‌اش قصد دارد نزد آنها برود، باید تعهد کنند تا از وی محافظت نمایند»، در حالی که مسأله هجرت در آن زمان روشن نبوده است.

۲ - دیگر جملات نقل شده، به گونه‌ای است که عباس را در حدّ یک فرد کاملاً مؤمن نشان می‌دهد، در حالی که حتی در همان روایت آمده که وی هنوز بر «دین قوم» خود بوده است. حدس قوی (همانگونه که محقق مورد نظر نیز اشاره کرده) آن است که در آن محفل یکی از انصار با نام عباس بن عبادة بن نضلة الأنصاری نیز حضور داشته و مطالبی را در آن جمع گفته است. این مطالب با آنچه به عباس منسوب شده شباهت زیادی دارد. محتمل است که در نقلها بطور عمد یا حداقل به سهو، پای عباس بن عبدالمطلب نیز به میان کشیده باشد.^۷ حداقل آن است که حتی اگر عباس حاضر بوده چنین مطالبی را نگفته است.

در برخی از نقلها سخن از حضور علی - ع - به میان آمده است.^۸ حلبی با نقل این روایت می‌نویسد: تعارضی میان آن نقل و روایتی که می‌گوید جز عباس کسی با او نبوده، نیست؛ زیرا در روایت

آمده که عباس، علی - ع - را در ابتدای شعب گذاشت (و نیز ابوبکر را در انتهای آن) تا مراقب اوضاع باشند.^۹

در روایت کعب بن مالک آمده است که پس از سخنان عباس، رسول خدا - ص - برخاسته، آیاتی تلاوت کرد و مردم را به سوی خدا خواند و آنان را به پذیرش اسلام ترغیب نمود. آنگاه حضرت درباره بیعت فرمودند:

«بر این امر با شما بیعت می‌کنم که: همانگونه که از زنان و فرزندانتان حفاظت می‌کنید، از من نیز دفاع کنید» براء بن معرور گفت: ما فرزند جنگ و سلاح هستیم و همانگونه که از ناموسمان دفاع می‌کنیم، از شما دفاع خواهیم کرد. ابن تیهان نکته دیگری را پیش از بیعت مطرح کرد. او گفت: ما در یثرب پیوندهایی (با یهودیان) داریم که از این پس باید قطع کنیم. اگر ما چنین کردیم آیا شما بعد از پیروزی، نزد قوم خود آمده و ما را رها خواهی کرد؟ آن حضرت تبسمی کرده و فرمودند:

«ذمه من ذمه شما و حرمت من حرمت شماست. شما از من هستید و من از شما؛ با دشمن شما خواهیم جنگید و با دوست شما دوستی خواهیم کرد.»^{۱۰}

رسول خدا - ص - پس از فتح مکه به مدینه بازگشتند و بدین ترتیب به پیمان خود وفادار ماندند.

انصار در آن شب، تصمیم بسیار مهمی را گرفتند و باید گفت کسانی از آنان به خوبی از اهمیت چنین تصمیمی آگاهی داشتند. از آن پس آنان در برابر دو گروه مهم؛ یعنی یهود و قریش قرار می‌گرفتند و پی آمدهای چنین تقابلی، به سادگی قابل پیش‌بینی و گذشت نبود. عباس بن عباده انصاری (که در احد به شهادت رسید) در آن جمع برخاست و خطاب به انصار گفت: آیا شما آگاهید که بر چه چیز با این مرد بیعت می‌کنید؟ شما برای جنگ با احمر و اسود (کنایه از همه فرقه‌ها و دسته‌ها) با او بیعت می‌کنید. اگر چنین گمان می‌کنید که چه بسا با از دست دادن اموالتان و کشته شدن بزرگان‌تان او را تسلیم خواهید کرد از هم اکنون فکری بکنید. چه، در آن صورت دچار خذلان دنیا و آخرت خواهید شد. اگر می‌بینید که حتی در چنین شرایطی به تعهدات خود پای‌بند باشید با او بیعت کنید. مردم گفتند: ای رسول خدا! اگر ما با وجود چنین خساراتی در مال و جان چنین تعهدی بسپاریم، در برابر آن چه خواهیم داشت؟ آن حضرت فرمود: بهشت. بدنبال آن، تک تک انصار با حضرت بیعت کردند.^{۱۱}

گفته شده که در آن حال، صدایی در عقبه شنیده شد که (خطاب به مشرکان) فریاد می‌زد: آیا شما متوجه مذموم شدگان و صابئی‌ها هستید؟! آنان برای جنگ با شما اجتماع کردند.

رسول خدا - ص - فرمودند: «این صدای شیطان است» آنگاه افزودند: به سوی محل کاروانهایتان متفرّق شوید.

در آن حال عباس بن عباده تأکید کرد که اگر رسول خدا - ص - دستور دهد، فردای همان شب بر روی مردم حاضر در منی شمشیر خواهند کشید. اما رسول خدا - ص - فرمود که اجازه چنین کاری را ندارد و آنان به سوی محل کاروانشان حرکت کنند.^{۱۲}

اقدام مهمی که توسط رسول خدا - ص - برای ایجاد انضباط در میان انصار صورت گرفت، آن بود که تعداد دوازده نفر از آنان را به عنوان نقیب برگزید تا دیگران را کنترل کرده و مردم با آنان در تماس باشند. در واقع آنان سرپرست افراد زیردست خود به شمار می‌رفتند. پیامبر - ص - تأکید کرد که این عدد را به این دلیل در نظر گرفته که موسی از میان بنی‌اسرائیل دوازده نقیب را برگزید.^{۱۳} آن حضرت آنان را به حواریین حضرت عیسی - علیه‌السلام - تشبیه کرده و فرمود که: کفالت قوم خود را داشته باشند؛ همانگونه که حواریین عیسی - ع - (کفالت قوم خود را) برای عیسی - ع - داشتند.^{۱۴}

در این نقل آمده است که جبرئیل آنان را انتخاب کرده و نباید کسی چیزی به دل بگیرد. نقبا (از اوس) عبارت بودند از: اُسَید بن حُضَیر، ابوالهیثم مالک بن التّیهان، (برخی به جای وی از رفاعه بن عبدالمنذر یاد کرده‌اند.^{۱۵})، سعد بن خَیثَمَه (و از خزرج عبارت بودند از)، اسعد بن زراره، رافع بن مالک، سعد بن عباده، منذر بن عمرو، براء بن معرور، سعد بن ربیع، عبدالله بن رواحه، عبدالله بن عمرو و عبادة بن صامت^{۱۶} (که برخی جابر بن عبدالله را به جای او نام برده‌اند) دو زن شرکت کننده، یکی ام عماره نسیبه بنت کعب و دیگری ام منیع، اسماء بنت عمرو بن عدی بوده‌اند. در این جمع اسعد بن زراره به عنوان «نقیب النقباء» انتخاب گردید. طبعاً این ناظر به تلاشهای گسترده وی در انتشار اسلام در مدینه بود. به نقل از واقدی وی شش ماه (و به نقل برخی دیگر نُه ماه) پس از هجرت درگذشت. در مجموع آنچه که در این بیعت از اهمیت برخوردار بود، مسأله «دفاع» از رسول الله بود. در آن زمان رسول خدا - ص - سخت در معرض تهدید مشرکان بود؛ پیش از آن، در اندیشه آن بود تا اسلام را در طایف ترویج کند و در آنجا پناه گیرد اما ارتباط محکم آن مردم با مکیان، مانع از چنین تحوّل شد. اکنون یثرب با پذیرش اسلام و قبول تعهد دفاع از رسول خدا - ص - که به معنای دفاع از اسلام بود، می‌توانست نقطه مهم در این بیعت تلقی شود. نصی که از محتوای این بیعت توسط عبادة بن صامت نقل شده حاوی نکات دیگری نیز هست:

«بایعنا رسول الله - ص - علی السمع والطاعة فی العسرو الیسر و المکره و المنشط و الآ

ننازع الأمر أهله و أن نقول بالحق حیث کان ولا نخاف لومة لائم».^{۱۷}

در این متن علاوه بر اطاعت و فرمانبری در سختی و راحتی و حالت اکراه و نشاط از این مطلب سخن به میان آمده که «أَلَا نُنَازِعُ الْأَمْرَ أَهْلَهُ» سیوطی در شرح این حدیث آن را به معنای امارت و حکومت گرفته است.^{۱۸}

پیش از این گذشت زمانی که رسول خدا - ص - بنو عامر بن صعصعه را به اسلام دعوت کرد، آنان بدین شرط پذیرفتند که حکومت پس از وی به آنان واگذار شود، اما رسول خدا - ص - نپذیرفت. محتمل است که در اینجا نیز چنین تعهدی ناظر به همان مسأله باشد.^{۱۹} گویا در این اجتماع مسأله هجرت رسول خدا - ص - نیز مطرح بوده است؛ زیرا علاوه بر آن که در مجموع، مسأله دفاع از رسول خدا - ص - ناظر بدین معناست، به نوشته ابن حزم یکی از موارد که بر آن بیعت نشد همین بود که [آن] یرحل إلیهم هو و أصحابه].^{۲۰}

فردای آن شب قریش - که گزارش چنین جریانی را شنیده بودند - نزد اوس و خزرج آمده و نسبت به این مطلب که: آنان قصد خارج ساختن محمد - ص - از مکه را داشته و بر جنگ با قریش با او بیعت کرده‌اند، اعتراض نمودند، مسلمانان یثرب، مشرکان اوس و خزرج را گواه گرفتند که چنین گزارشی نادرست است. آنگاه قریش نزد عبدالله بن ابی که موقعیتی نزد هر دو قبیله داشت آمدند و در این باره از وی سؤال کردند، او نیز اظهار بی‌اطلاعی کرده و گفت: گمان نمی‌کند قوم وی بدون آگاه ساختن وی، چنین اقدامی را انجام داده باشند. با این حال، قریش به جستجوی برخی از سران مسلمان شده اوس و خزرج پرداختند. آنها سعد بن عباده را در منطقه «اذاخر» در مکه دستگیر کرده و مورد ضرب و شتم قرار دادند، زمانی که جبیر بن مطعم^{۲۱} خبر وی را شنید، بدلیل نقشی که سعد در حفظ مال التجاره آنها در یثرب و مسیر شام داشته، گفت تا وی را آزاد سازند.^{۲۲}

ابن سعد می‌افزاید: انصار که نگران سعد شدند، قصد آن داشتند تا برای خلاصی وی اقدام کنند اما با آمدن سعد همگی به مدینه رفتند. با بازگشت آنان به مدینه، اسلام در این شهر بطور گسترده، شیوع یافت.

۵- دلایل گسترش سریع اسلام در مدینه

نگاهی به چگونگی گسترش اسلام در مدینه نشان می‌دهد که اسلام در همان سالهای نخست، (از ۱۲ بعثت تا هجرت رسول خدا - ص -) در این شهر فراگیر شده و پس از هجرت، جز چند طایفه محدود، دیگران اسلام را پذیرفته بودند. این مسأله، در قیاس با روند گسترش اسلام در مکه، به هیچ روی قابل قیاس نیست؛ به همین دلیل باید دلایل ویژه خود را داشته باشد. در این باره به چند

مسأله می توان اشاره کرد. برخی از این مسائل گرچه موردی است، اما می تواند تا حدودی تعمیم داده شود. موارد دیگر جنبه تحلیلی عمومی دارد.

الف: از جمله مسائلی که هم می تواند جنبه موردی داشته باشد و هم یک پایه تحلیلی عمومی؛ این است که مردم مدینه آمادگی بیشتری برای تأثیرپذیری از قرآن داشته اند. این آمادگی را باید در روحیات ساکنان این شهر و موقعیت خاص جامعه آنها دانست. ما در قسمتهای بعدی بخشی از این شرایط و تفاوت های آن را با وضعیت مکه بیان خواهیم کرد. در اینجا باید بر خود قرآن به عنوان یک معجزه تکیه کرد. نخستین آشنائی مردم با اسلام، در ضمن دعوت رسول خدا - ص - با تلاوت آیات قرآنی بوده است. ترویج قطعی اسلام در مدینه نیز توسط فرستاده رسول خدا - ص -؛ یعنی مصعب بن زبیر با تلاوت قرآن بوده است. این تأثیر تا به آنجا بوده که از رسول خدا - ص - نقل شده: «فُتِحَتِ الْمَدِينَةُ بِالْقُرْآنِ»؛ «مدینه با قرآن گشوده شد.»^{۲۳}

درباره اسلام سعد بن معاذ و اسید بن حضیر که در تمامی منابع از آن یاد شده، مهمترین عامل، همان آیات قرآن بوده است.

ب: همسایگی با یهود و شنیدن اخباری مبنی بر ظهور پیامبری از سوی خدا، به عنوان عاملی مؤثر برای پیشرفت اسلام در میان ساکنان مدینه شناخته شده است؛ به نقل از ابن اسحاق، یهودیانی که در این بلاد با اعراب اوس و خزرج زندگی می کردند و اهل کتاب و علم بودند، زمانی که میانشان با اعراب نزاعی درمی گرفت، به آنان می گفتند: پیامبری ظهور خواهد کرد، ما از او پیروی می کنیم و شما را چونان عاد و ارم به قتل خواهیم آورد.^{۲۴} همین امر سبب شد تا در همان آغاز دعوت انصار به اسلام، برخی از آنها به دیگران اظهار کنند: «این همان رسولی است که یهودیان بشارت ظهورش را می دادند، اجازه ندهید تا از شما سبقت بگیرند.»^{۲۵}

بلاذری نیز می نویسد: آنان پیش از آن صفات و یاد وی را از یهودیان شنیده بودند.^{۲۶} درباره اصل آگاهی یهود مدینه از رسالت، قرآن آیات روشنی دارد، آیاتی که نشان می دهد این مسأله در آن شرایط کاملاً مطرح بوده است. در این باره به مورد اسلام آوردن «عبدالله بن سلام» از احبار یهودی یثرب، یاد شده است. درباره تاریخ اسلام آوردن وی اختلاف نظر وجود دارد. به نظر می رسد دستی برای بزرگ کردن وی در کار بوده است. (یا به دلیل نقش همین اسلام آوردن و یا به دلیل نقشی که بعدها به عنوان یک یهودی مسلمان شده در حدیث و سیاست [بویژه در جریانات عثمان] داشته است). شعبی گفته است که وی در سال هشتم هجری مسلمان شده^{۲۷} و هیچ آیه ای نیز در باره او نازل نشده است.^{۲۸} درباره چگونگی اسلام وی به منبع ذیل مراجعه کنید.^{۲۹} آنچه که مورد اتفاق منابع

است، این است که وی به استناد نقلهایی که از تورات یا دیگر آثار یهود، درباره ظهور رسول خدا - ص در دست داشته، مسلمان شده است. اسلام آوردن سلمان فارسی نیز با استناد به همین شواهد صورت گرفته است.^{۳۰} در اینجا باید ضمن پذیرفتن شواهد قطعی فوق، احتمال وجود برخی از اخبار جعلی را نیز در این زمینه دور ندانست؛ بویژه وقتی که راویان آن، یهودیان مسلمان شده‌ای باشند که با نقل این اخبار قصد نفوذ در فرهنگ مسلمانان را داشته و موفقیت‌هایی نیز به دست آورده‌اند. به علاوه، رنگ قصصی بر این گونه اخبار نیز سایه افکنده و برای به دست آوردن درست حقایق، نیاز به تأمل بیشتر در این گونه اخبار است. تعجب آن است که در برخی از نقلهای قصصی نه تنها درباره رسول خدا - ص - بلکه درباره تک تک خلفا و حتی افراد معمولی و عادی نیز تا پایان قرن اول ادعا شده که اسامی یا صفاتشان در کتب آسمانی آمده است. در اصل، این بحثی است که باید در مباحث اعتقادی [مبحث نبوت خاصه] دنبال شود.

ج : یکی از دلایل مشخصی که مورخان درباره گسترش اسلام در مدینه اظهار کرده‌اند، وضعیت بحرانی یثرب به لحاظ اختلافات قبیله‌ای است. ما پیش از این، درباره چگونگی روابط اوس و خزرج و نیز یهودیان سخن گفتیم و دلایل و چگونگی دسته‌بندی‌های آنان را یادآور شدیم. آنچه که برای ساکنان مدینه اهمیت داشت، دستیابی به وحدت و مصالحه بود. در این باره مقدماتی نیز فراهم شده بود، اما ظهور اسلام و مطرح شدن آن در مدینه، راه را برای ایجاد صلحی واقعی و دائمی هموار کرد. اولین گروهی که با رسول خدا - ص - برخورد کردند - گروه شش نفری خزرجی - به رسول خدا گفتند: ما در حالی قوم خویش را ترک کردیم که در عداوت و شرارت نسبت به یکدیگر، ماندگی به هیچ قومی ندارند و امید می‌رود که خداوند به وسیله تو آنان را با یکدیگر متحد سازد؛ ما نزد آنان باز خواهیم گشت و همان را که از دعوت تو به عنوان دین پذیرفته‌ایم بر آنان عرضه می‌کنیم؛ اگر خداوند آنان را بر تو مجتمع سازد، عزیزتر از تو در میان آنان نخواهد بود.^{۳۱}

در نقلی دیگر (از عروه) آمده است که آنها با اشاره به وضع بحرانی و پراختلاف یثرب از رسول خدا - ص - خواستند تا به آنان مهلت دهد آن سال را برگردند تا قدری اوضاع (پس از جنگ بعات میان اوس و خزرج) آرام گیرد؛ در سال آینده در موسم حج او را ملاقات خواهند کرد.^{۳۲}

روایتی از عایشه به صراحت نشان می‌دهد که اختلافات پیشین، بویژه جنگ بعات زمینه مهم نشر دعوت اسلامی در مدینه بوده است. او می‌گوید: روز بعات، روزی بود که خداوند آن را درآمدی برای [ظهور] رسول خود قرار داد وقتی آن حضرت به مدینه آمد، سران آنها متفرق، کشته و مجروح شده بودند و این درآمدی برای ورود آنان به اسلام بود.

پس از این هجرت رسول خدا - ص - پیوند اوس و خزرج مستحکم گشت و علی رغم وجود برخی از زمینه‌های اختلاف و توطئه برخی از منافقان، تا زمانی که آن حضرت حیات داشت هیچ‌گونه نزاع و اختلافی میان آنان بوجود نیامد.

۵: یکی از مسائل خاصی که طایفه بنی عبدالاشهل را یکپارچه به اسلام علاقمند و معتقد ساخت، نقش سعد بن معاذ بود. وی که سرآمد این طایفه بود، به وسیله مصعب و با شنیدن آیات قرآنی مسلمان شد. پس آن نزد افراد بنی‌الاشهل آمده و از آنان، درباره عقیده و نظرشان نسبت به خود سؤال کرد. آنان پاسخ دادند که او را به عنوان سرور خود و عاقلترین و بهترین خود می‌شناسند. پس از آن سعد گفت (اگر چنین است) زن و مردتان حق سخن گفتن با من را ندارید مگر آن که به خدا و رسول ایمان آورید. به دنبال درخواست وی بود که تمامی مردان و زنان بنی‌عبدالاشهل ایمان آوردند. از میان آنان تنها عمرو بن ثابت تا اُحد اسلام نیاورد و وقتی مسلمان شد، قبل از آن که فرصت کند حتی یک سجده برای خدا بجا آورد به شهادت رسید.^{۳۳}

زمانی که بنی‌التجار - پس از عقبه اولی - بر اسعد بن زراره سخت‌گیری کردند مصعب بن عمیر نزد سعد بن معاذ رفته و با کمک وی به تلاشهای تبلیغی خود ادامه داد.^{۳۴} در واقع، سعد با استفاده از نفوذ معنوی خود بر بنی‌عبدالاشهل توانست گام مهمی را در ترویج اسلام در یثرب بردارد. باید دانست که ساختار قبیله‌ای که مبتنی بر تبعیت افراد از شرفای قوم بود، برای سالها مانع عمده‌ای در راه پذیرش اسلام در میان اعراب بود، گرچه نمونه‌هایی چون نفوذ سعد در بنی‌عبدالاشهل که سبب اسلام آوردن آنان شد، وجود داشت. همچنین باید دانست که یکی از دلایل اسلام نیاوردن مکیان، وضعیتی درست عکس این حرکت ایجاد شده در بنی‌عبدالاشهل بود.

ه: وجود افکاری توحیدی در مدینه که ادامه گرایش حنیفیت مکی است، می‌توانست زمینه مناسبی برای ترویج اسلام تلقی شود. افکار حنفا در امر توحید با اسلام توافقی تام داشت و اصولاً می‌توانست پایگاه مناسبی برای رشد اسلام تلقی شود.

یکی از این حنفای مدنی، ابوقیس صیرمه بن ابی انس است (که برخی از سیره‌نگاران، وی را با ابوقیس صیقی بن اسلت خلط کرده‌اند^{۳۵}). به نوشته ابن قتیبه، وی از بنی‌التجار بوده که رهبانیت گزید، بت‌پرستی را رها کرد و حتی زمانی تصمیم گرفته تا نصرانی شود، اما در نهایت از پذیرفتن آن خودداری کرد. او می‌گفته که پروردگار ابراهیم را عبادت می‌کنم.

وی می‌افزاید: وقتی رسول خدا - ص - به مدینه مهاجرت کرد او مسلمان شد. او در شعری که در جاهلیت سروده گفته است:

سَبِّحُوا شَرْقَ كُلِّ صَبَاحٍ طَلَعَتْ شَمْسُهُ وَكُلَّ هَلَالٍ

ابن قتیبہ اشعاری از وی در ستایش رسول الله - ص - آورده است.^{۳۶}

این نمونه جالبی از حضور افکار توحیدی در یثرب پیش از اسلام است.^{۳۷} حضور چنین اندیشه‌ای، زمینه توحیدی موجود در یثرب برای قبول اسلام که دعوتی ابراهیمی را ترویج می‌کرده، بوده است. درباره اسعد بن زراره و ابوالهیثم بن تیهان نیز آمده است که «یتکلمان بالتوحید بیثرب»^{۳۸}؛ «آنها [پیش از اسلام] در یثرب سخن از توحید می‌گفتند».

و: بنیاد سست شرک و بت پرستی عامل دیگری در عدم مقاومت مشرکان در برابر اسلام و دفاع از بت پرستی بوده است. مکیان علقه بیشتری با بتها داشتند؛ بویژه که با منافع اقتصادی و سیاسی آنان پیوند مستحکمی داشت. اما ساکنان یثرب (با توجه به اینکه قرابت بیشتری با یهودیان به عنوان یک دین آسمانی توحیدی داشتند^{۳۹}) نایبست همچون مکیان پیوندهای محکمی با بت پرستی داشته باشند.^{۴۰} البته نه آن مقدار که به سادگی از آن دل بکنند.

نمونه جالبی از وجود خلاء فکری - اعتقادی در مدینه وجود دارد، خلائی که به راحتی می‌تواند در برابر یک نگرش اصیل توحیدی (که در ضمن عربی نیز باشد، نه اسرائیلی همچون یهودیان) سر تسلیم فرود آورد. روایت اسلام آوردن عمرو بن جموح مصداق این خلاء فکری است. وی پیرمردی از شیوخ بنی سلمه بود که حتی بعد از بازگشت بیعت کنندگان عقبه دوّم، بر شرک خویش باقی بود. پیری وی چنین اقتضایی داشت. جوانان طایفه وی نظیر مُعَاذِ بْنِ جَبَل و مُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو، شبانه بتی را که وی در خانه خود نگاه داشته بود به چاله‌ای که کثافات در آن بود انداختند. فردای آن شب عمرو بت خود را یافت و تطهیر کرد اما بار دوم نیز آن را درون چاله افکندند. مجدداً عمرو آن را به دست آورده و تطهیر کرد. شب سوم خطاب به بت گفت: من نمی‌دانم چه کسی با تو چنین رفتاری می‌کند اگر به کار می‌آیی و در تو خیری هست این شمشیر! از خود دفاع کن. آن شب نیز جوانان مسلمان، بت عمرو را در چاله کثافات انداختند و این بار سگ مرده‌ای را به آن بستند، زمانی که عمرو بت را با این وضع دید هشیار شد [أَبْصَرَ شَأْنَهُ] و در برابر دعوت به اسلام، آن را پذیرفت وی در شعری خطاب به بت گفت:

وَاللّٰهُ لَوْ كُنْتَ الْهَاءَ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ وَكَلْبٌ وَنَسَطٌ بِئْرٍ فِي قَرْنٍ

... الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ ذِي الْمَنِّنِ أَلْوَاهِبِ الرَّزَاقِ دَيَّانِ الدِّينِ^{۴۱}

وی با تمام وجود اسلام را پذیرفت و با این که شل بود در اُحد شرکت کرد و به شهادت رسید. برخورد جوانان مسلمان مدینه را با بت عمرو باید الهام گرفته از اقدام ابراهیم - ع - در برخورد با بتان قوم خود دانست.

ز: یکی از نکاتی که مانع از اسلام آوردن مردم مکه بود وجود اشرافیت مالی در آن شهر بود. «اشرافیت مالی» به ضمیمه «اشرافیت قبیله‌ای» ترکیبی به مکه داده بود که در سایر مراکز و قبایل، نظیر نداشت. اشرافیت مکه که می‌توان آن را (در اصطلاح قرآن) «اتراف» و اشراف را «مترفین» نامید، اسلام را مخالف با موجودیت خود تلقی می‌کرد. اصرار قرآن در مخالفت مترفین با انبیاء^{۴۲} نشانه‌ای است از وضعیت حاکم در مکه. چنین اشرافیتی در مدینه وجود نداشت به دلیل آن که مدینه شهر تجارته‌ی نبود طبعاً حس «نبودن اشرافیت» به معنای آن بود که آن عامل مهمی که می‌توانست با نفوذ بر مردم، مانع از اسلام آوردن آنها شود در آن محیط وجود نداشت و این خود، زمینه‌ای برای گسترش سریعتر اسلام در میان مردم مدینه بود. در برابر، به یک معنا (همچنان که گذشت) باید گفت متنفذان یثرب خود در آغاز ایمان آوردند.

ح: ویژگی‌های قبیله‌ای را نیز نباید از نظر دور داشت. قبایل شمالی یا عدنانی (که قریش جزو آنان بود) روحیات اعرابی بیشتری نسبت به اعراب جنوب یا قحطانی (که اوس و خزرج از میان آنها بودند) داشتند. روحیه قساوت و تعصب در اعراب شمال بیش از اعراب جنوب بوده و این احتمالاً ریشه در برتری فرهنگی موجود در جنوب جزیره العرب داشته است.

این روحیه آرام عرب جنوب را، به علاوه شغل عرب مدینه - اداره باغات نخل و احیاناً کشت و زرع - در برابر مکیان تجارت پیشه، بهتر می‌توان درک کرد.^{۴۳} مردم مدینه برخورداردی فطری‌تر و طبیعی‌تر داشته و این می‌توانست در پذیرش اسلام مؤثر باشد. رسول خدا - ص - در سخنی درباره اهل یمن فرمود: اهل الیمن اضعف قلوباً و ارقُّ افئدة.^{۴۴}

نفس رقابت عرب جنوب و شمال نیز نباید از نظر دور داشته شود. زمانی که رسول خدا - ص - میان انصار رفت روشن بود که آنان به دلیل رقابت‌های اصولی با اعراب شمال هیچگاه وی را به دست آنان نخواهند سپرد. این امر نیز در تعمیق بیشتر اسلام‌خواهی در مدینه می‌توانسته مؤثر باشد. رشد سریع اسلام در مدینه حکایت از آن می‌کرد که دعوت اسلامی به هیچ روی رنگ و بوی قبیله، آن هم از نوع قریشی آن نداشت، بلکه به عنوان یک دعوت الهی مورد علاقه پاک فطرتانی که هیچ نوع نسبت قبیله‌ای با صاحب دعوت نداشتند قرار گرفت. در برابر قریش که خاندان رسول خدا - ص - بودند تا سالها پس از آن نیز در برابرش مقاومت کردند. این گرچه از جهاتی خسارت بود اما برای نشان دادن سلامت درونی دعوت اسلامی، حتی برای امروز ما نیز دلیلی روشن و کافی است.

پی نوشت‌ها:

- ۱ - السیرة النبویه، ذهبی، ص ۲۹۸. آنها می‌گفتند: «حتی متی نذُر رسول الله - ص - یطوف فی جبال مکه و یخاف».
- ۲ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۱.
- ۳ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۴۴۱. به نوشته ابن حزم (جوامع السیرة النبویه ص ۵۹) مجموع شرکت‌کنندگان اوسی یازده مرد بوده‌اند.
- ۴ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۳.
- ۵ - همان، ج ۱، ص ۲۵۳.
- ۶ - همان، طبقات، ج ۱، ص ۲۲۱.
- ۷ - در این باره نک: الصحیح، ج ۲، صص ۲۰۷ و ۲۰۸.
- ۸ - اعلام الوری، صص ۶۰ و ۶۱؛ بحار، ج ۱۹، ص ۱۳.
- ۹ - السیرة الحلبیه، ج ۲، ص ۱۶.
- ۱۰ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۲، صص ۴۴۲ و ۴۴۳.
- ۱۱ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۴۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، صص ۳۶۳ و ۳۶۴ در باره نخستین بیعت کننده میان اسعد بن زراره، ابوالهیثم بن التیهان و براء بن معرور اختلاف است. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۲.
- ۱۲ - طبری، ج ۲، ص ۳۶۵؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۴۴۸؛ طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۳.
- ۱۳ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۴ / ان موسی - علیه السلام - اخذ من بنی اسرائیل اثنی عشر نقیباً و اثنی عشر نقیباً» اثنی عشر / ابن سعد، ج ۱، ص ۲۲۲. خداوند نیز می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ إِبْرَاهِيمَ بَعَثْنَا اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا» مائده: ۱۲. قابل توجه این که آن زمان هنوز سوره مائده - که گفته شده یکی از آخرین سوره‌های نازل شده است - نازل نشده بود. بلاذری با برشمردن بیعت‌کنندگان، آنها را براساس وابستگی خاندانی، جدا جدا یاد کرده و هر چند نقیب که در میان یک طایفه بوده، یاد کرده است. از اوسیان ۱۲ نفر که سه نقیب در میانشان بوده، از بنی النجار بن حارثه ۹ نفر که یک نقیب داشته‌اند، از بنی الحارث بن خزرج ۷ نفر که دو نفرشان نقیب بوده‌اند، از بنی زریق ۷ نفر که یکی از آنان نقیب بوده است؛ از بنی سلمه بن سعد ۲۸ مرد و یک زن که دو نفرشان نقیب بوده‌اند، از بنی ساعده دو نفر مرد و یک زن که هر دو مرد نقیب بوده‌اند، از بنی عوف پنج نفر که یکی نقیب بوده است. نک: بلاذری، صص ۲۵۱ - ۲۴۰.
- ۱۴ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۳؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۴۴۶.
- ۱۵ - جوامع السیرة النبویه، ص ۶۰.
- ۱۶ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۴؛ السیرة النبویه ابن هشام، ج ۲، صص ۴۴۳ و ۴۴۴، الاستیعاب، ج ۱، ص ۸۳.
- ۱۷ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۳؛ مالک بن انس، الموطأ (چاپ شده با تنویر الحوالک)، ج ۲، ص ۴.
- ۱۸ - تنویر الحوالک؛ ج ۲، ص ۴؛ الصحیح، ج ۲، ص ۲۰۴ (از همو).
- ۱۹ - نک: الصحیح، ج ۲، صص ۱۷۷ - ۱۷۵.
- ۲۰ - جوامع السیرة النبویه، ص ۵۸.
- ۲۱ - در طبقات (ج ۱، ص ۲۲۳) و بلاذری، مطعم بن عدی آمده است.
- ۲۲ - السیرة النبویه ابن هشام، ج ۲، صص ۴۴۹ و ۴۵۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۴؛ طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۳.
- ۲۳ - فتوح البلدان، ص ۲۱.
- ۲۴ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۲، صص ۴۲۸ و ۴۲۹ (با تلخیص)؛ تاریخ طبری، ج ۲، صص ۳۵۳ و ۳۵۴؛

- سبل الهدی والرشاد، ج ۳، ص ۲۶۷.
- ۲۵ - دلائل النبوة، بیهقی، ج ۲، ص ۴۳۴؛ جوامع السیرة النبویة ابن حزم، ص ۵۶؛ وفاءالوفاء سمهودی، ج ۱، صص ۲۲۳ - ۲۲۱.
- ۲۶ - انسابالاشراف، ج ۱، ص ۲۳۹.
- ۲۷ - الإصابه، ج ۲، ص ۳۲۰.
- ۲۸ - مشغل الاثار، ج ۱، ص ۱۳۷.
- ۲۹ - الصحيح، ج ۳، صص ۱۵ - ۱۱.
- ۳۰ - نک: دلائل النبوة، بیهقی، ج ۲، صص ۸۲ - ۱۰۰.
- ۳۱ - دلائل النبوة، بیهقی، ج ۲، ص ۴۳۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵۴؛ السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۲، ص ۴۲۹؛ نهاية الأرب، ج ۱۶، ص ۳۱۱؛ جوامع السیرة النبویة، ص ۵۶؛ عیون الاثر، ابن سیدالناس، ج ۱، صص ۲۰۵ و ۲۰۶؛ وفاءالوفاء سمهودی، ج ۱، ص ۲۲۳.
- ۳۲ - مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۴۰؛ مغازی رسول الله لعروة بن زبیر، ص ۱۲۳؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۳، ص ۲۶۷.
- ۳۳ - سبل الهدی والرشاد، ج ۳، ص ۲۷۴؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۲۱۲.
- ۳۴ - دلائل النبوة، بیهقی، ج ۲، ص ۴۳۲؛ السیرة النبویة، ذهبی، ص ۲۹۵.
- ۳۵ - نک: سبل الهدی والرشاد، ج ۳، ص ۲۷۵.
- ۳۶ - المعارف، ابن قتیبه، ص ۶۱.
- ۳۷ - نک: سبل الهدی والرشاد، ج ۳، ص ۲۷۵.
- ۳۸ - طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۲۱۸.
- ۳۹ - نک: تاریخ الأدب العربی، طه حسین، ج ۱، ص ۱۵۶.
- ۴۰ - در این باره نک: الصحيح، ج ۲، ص ۱۹۴.
- ۴۱ - سبل الهدی والرشاد، ج ۳، ص ۳۰۹؛ السیرة النبویة ابن هشام، ج ۲، صص ۴۵۲ و ۴۵۳.
- ۴۲ - سباء (۳۴): ۳۴ «و ما ارسلنا فی قرية من نذیر الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به کافرون» و نک: زخرف (۴۳): ۲۳.
- ۴۳ - جواد علی به همین دلیل آنان را نرم خوتر و با شرح صدر بیشتر شناسانده، نک: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۱۳۲.
- ۴۴ - البخاری، ج ۳، ص ۸۱.